بسم الله الرحمن الرحیم

زندگینامه دکتر علی شریعتی

منبع : کتابخانه فارسی تیلن

www.IRPDF.com
بزرگترین منبع کتابهای الکترونیکی رایگان

دکتر شریعتی در سال ۱۳۱۲ در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. پدر او اسـتاد محمـد تقـی شـریعتی مردی پاک و پارسا و عالم به علوم نقلی و عقلی و استاد دانشـگاه مشـهد بـود. علـی پـس از گذرانـدن دوران کودکی وارد دبستان شد و پس از شش سال وارد دانشسرای مقدماتی در مشهد شد. علاوه بـر خوانـدن دروس دانشسرا در کلاسهای پدرش به کسب علم می پرداخت. معلم شهید پس از پایان تحصـیلات در دانشسـرا بـه آموزگاری پرداخت و کاری را شروع کرد که در تمامی دوران زندگی کوتاهش سخت به آن شـوق داشـت و بـا ایمانی خالص با تمامی وجود آنرا دنبال کرد.

شریعتی در سال ۱۳۳۴ به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد وارد گشت و رشته ادبیـات فارسـی را برگزید. در همین سال علی با یکی از همکلاسان خود بنام پوران شریعت رضـوی ازدواج میکنـد. وجـود تفکـر خلاق باعث شد که معلم شهید در طول دوران تحصیل در دانشکده ادبیات به انتشار آثاری چون: ترجمه ابـوذر غفاری، ترجمه نیایش اثر الکسیس کارل و یک رشته مقاله های تحقیقی در این زمینه همت گمارد.

معلم انقلاب در سال ۱۳۳۷ پس از دریافت لیسانس در رشته ادبیات فارسی بعلـت شـاگرد اول شـدنش بـرای ادامه تحصیل به فرانسه فرستاده شد. وی در آنجا به تحصیل علومی چون جامعه شناسی، مبانی علـم تـاریخ و تاریخ و فرهنگ اسلامی پرداخت و با اساتید بزرگی چون ماسینیون، گورویچ و ساتر و ... آشنا شد و از علم آنان بهره های بسیار برد.

دوران تحصیل شریعتی همزمان با جریان نهضت ملی ایران به رهبری مصدق بود که او نیز با قلم و بیان خود و نوشته های محکم و مستدل از این حرکت دفاع مینمود. وی پس از سالها تحصیل با مدرک دکترا در رشـته های جامعه شناسی و تاریخ ادیان به ایران بازگشت. در همان دوران نیز فعالیتهـای بسـیاری در زمینـه هـا ی سیاسی و مبارزاتی و اجتماعی داشت که به گوشه ای از آن فعالیت ها می پردازیم.

در سال ۱۹۵۹ میلادی به سازمان آزادیبخش الجزایر می پیوندد و سخت به فعالیت می پردازد. در سـال ۱۹۶۰ میلادی مقاله ای تحت عنوان "به کجا تکیه کنیم" را در یکی از نشریات فرانسه منتشـر مـی کنـد. در سـال ۱۹۶۱ میلادی مقاله "شعر چیست؟" ساتر را ترجمه و در پاریس منتشر می نماید و در همان اول علت فعالیت در سازمان آزادیبخش الجزایر گرفتار می شود و در زندان پاریس با "گیوز" محاصبه ای می کند کـه در سـال ۱۹۶۵ در توگو چاپ می شود. در سال ۱۹۶۱ نیز مقاله ای تحت عنوان "مرگ فـرانتس فـانون" را در پـاریس منتشر می کند، همچنین در طول مبارزات مردم الجزایر برای آزادی دستگیر می شـود و مـورد ضـرب و شـتم پلیس فرانسه قرار می گیرد و روانه ء بیمارستان می شود و سپس به زندان فرسـتاده مـی شـود. همچنـین بـا مبارزان بزرگ ملتهای محروم نیز آشنا می شود.

وی در سال ۱۳۴۳ به ایران باز می گردد و در مرز ترکیه و ایران توقیف و به زندان قزل قلعه تحویل داده مـی شود و بعد از چند ماه آزاد و به خراسان زادگاهش می رود. در سال ۱۳۴۴ مدتی پس از بیکاری، اداره فرهنـگ مشهد، استاد جامعه شناسی و فارغ التحصیل دانشگاه سوربن را بعنوان دبیر انشاء کلاس چهـارم دبیرسـتان در یکی از روستاهای مشهد استخدام می کند، و سپس در دبیرستان بتـدریس مـی پـردازد و بـالاخره بـه عنـوان استادیار تاریخ وارد دانشگاه مشهد می شود.

در سال ۱۳۴۸ به حسینیه ارشاد دعوت می شود و بزودی مسئولیت امور فرهنگی حسینیه را بعهده گرفته و به تدریس جامعه شناسی مذهبی، تاریخ شیعه و معارف اسلامی می پردازد. در این محل است که دکتر شریعتی با قدرت و نیروی کم نظیر و با کنجکاوی و تجزیه و تحلیل تاریخ، چهره های مقدس و شخصیتهای بزرگ اسلام را معرفی نمود. استحکام کلام، بافت منطقی جملات با اتکاء به پشتوانه فنی و عمیق فکریش هر شنونده ای را در کوتاهترین مدت سرا پا گوش می ساخت و در نیم راه گفتار تحت تاثیر قرار می داد و سپس به هیجان می آورد.

در سال ۱۳۵۲، رژیم، حسینیه ء ارشاد که پایگاه هدایت و ارشاد مردم بود را تعطیل نمود، و معلم مبارز را بمدت ۱۸ ماه روانه زندان می کند و در خلوت و تنها ئی است که علی نگاهی به گذشته خویش می افکند و استراتژی مبارزه را بار دیگر ورق زده و با خدای خویش خلوت می کند. از این به بعد تا سال ۱۳۵۶ و هجرت، دکتر زندگی سختی را پشت سر گذاشت . ساواک نقشه داشت که دکتر را به هر صورت ممکن از پا در آورد، ولی شریعتی که از این برنامه آگاه می شود، آنرا لوث می کند. در این زمان استاد محمد تقی شریعتی را دستگیر و تحت فشار و شکنجه قرار داده بودند تا پسرش را تکذیب و محکوم کند. اما این مسلمان راستین سر باز زد، دکتر شریعتی در همان روزها و ساعات خود را در اختیار آنها می گذارد تا اگر خواستند، وی را از بین ببرند و پدر را رها کنند.

در مهر ماه سال ۱۳۵۳ ساواک که غافلگیر شده بود و از محبوبیت علی آگاه او را بدست شکنجه روحی و جسمی سپرد، و می خواستند او را وادار به همکاری نموده و برایش شوی تلویزیونی درست کنند و پاسخ او که هیچگاه حقیقتی را به خاطر مصلحت ذبح شرعی نکرده است چنین بود " و اگر خفه ام کنند سازش نخواهم کرد وحقیقت را قربانی مصلحت خویش نمی کنم." دکتر در ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ تهران را بسوی اروپا ترک گفت تا دورانی جدید را با مطالعه و مبارزه آغاز کند. سر انجام در روز یکشنبه ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۶ با قلبی عاشق، اندیشه ای پاک، ایمانی محکم، زبانی قاطع، قلمی توانا، روانی آگاه و سیمایی آرام بسوی آسمانها و آرامشی ابدی عروج کرد و عاشقان و دوستداران خود را در این فقدان همیشه محسوس تنها گذاشت.

خدایش بیامرزد و راهش پر رهرو باد.

با تشکر از آقا ی م. لطیفی

علی شریعتی در یک نگاه

۱۳۱۲: تولد دوم آذر ماه

۱۳۱۹: ورود به دبستان "ابن یمین"

۱۳۲۵: ورود به دبیرستان "فردوسی مشهد"

۱۳۲۷: عضویت در کانون نشر حقایق اسلامی

۱۳۲۹: ورود به دانشسرای مقدماتی "مشهد"

اتمام دوره ء دانشسرا و استخدام در اداره ء فرهنگ مشهد

شرکت در تظاهرات خیابانی علیه حکومت موقت قوام السطنه و دستگیری کوتاه مدت

۱۳۳۲: عضویت در نهضت مقاومت ملی

۱۳۳۳: گرفتن دیپلم کامل ادبی و انتشا رکتاب (ترجمه) نمونه های عالی اخلاقی در بحمدون اثر کاشف الغطاء

۱۳۳۴: انتشار کتابهای "ابوذر غفاری" و "تاریخ تکامل فلسفه"

ورود به دانشگاه ادبیات مشهد

۱۳۳۶: دستگیری به همراه ۱۶ نفر از اعضای نهضت مقاومت در مشهد

۱۳۳۷: فارغ التحصیل از دانشکده ء ادبیات، با احراز مقام اول

۲۴ تیر ماه، ازدواج با همکلاس خود بنام (بی بی فاطمه) شریعت رضوی

۱۳۳۸: اعزام به فرانسه با بورس دولتی بدلیل کسب رتبهء اول

تولد اولین فرزندش "احسان"

پیوستن به سازمان آزادیبخش الجزایر

۱۳۳۹: بردن همسر و فرزند به فرانسه زندانی شدن در پاریس، بخاطر مبارزاتش در راه آزادی الجزایر

۱۳۴۰: همکاری با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، جبههء ملی، نهضت آزادی و نشریهء ایران آزاد

۱۳۴۱: مرگ مادر

تولد دومین فرزندش "سوسن"(زری)

آشنائی با افکار فانون نویسندهء انقلابی- آنتیلی الاصل عضو

جبهه ء نجات بخش الجزایر- کتاب دوزخیان روی زمین وآشنائی با ژان پل سارتر

۱۳۴۲: تولد سومین فرزندش "سارا"

اتمام تحصیلات و اخذ مدرک دکترا در رشته ء تاریخ و گذراندن کلاس های جامعه شناسی

۱۳۴۳: بازگشت به ایران و دستگیری در مرز و انتقال به زندان قزل قلعه

پایان انتظار خدمت و از شانزدهم شهریور ماه

انتصاب مجدد در ادارهء فرهنگ

۱۳۴۴: انتقال به تهران بعنوان کارشناس و بررسی کتب درسی

۱۳۴۵: استادیاری رشتهء تاریخ در دانشگاه مشهد
۱۳۴۷: آغاز سخنرانی های او در حسینیهء ارشاد و دانشگاهها و انتشار کتابهای "اسلام شناسی مشهد" مجموعه ء آثار ۳۰ و از "هجرت تا وفات"
۱۳۵۰: تولد چهارمین فرزندش "مونا"
۱۳۵۱: تعطیل حسینیه ارشاد و ممنوعیت سخنرانیهای او
۱۳۵۲: معرفی خود به ساواک و هیجده ماه زندان انفرادی در کمیته شهربانی
۱۳۵۴: خانه نشینی و آغاز زندگی سخت در تهران و مشهد
۱۳۵۶: هجرت به اروپا و شهادت

متن کامل وصیتنامه

امروز دوشنبه، سیزدهم بهمن ماه پس از یک هفته رنج بیهوده و دیدار چهره های بیهوده تر شخصیتهای مدرج، گذرنامه را گرفتم و برای چهارشنبه، جا رزرو کردم که گفتند چهار بعد از ظهر در فرودگاه حاضر شوید که هشت بعد از ظهر احتمال پرواز هست. (نشانه ای از تحمیل مدرنیسم قرن بیستم، برگروهی که به قرن بوق تعلق دارند). گرچه هنوز از حال تا مرز، احتمالات ارضی و سماوی فراوان است اما به حکم ظاهرامور، عازم سفرم وبه حکم شرع، دراین سفر باید وصیت کنم.وصیت یک معلم که از هیجده سالگی تا امروز که در سی وپنج سالگی است، جز تعلیم کاری نکرده و جز رنج چیزی نیندوخته است، چه خواهد بود؟ جز اینکه همه قرضهایم را از اشخاص و از بانکها با نهایت سخاوت وبیدریغی، تماما" واگذار می کنم به همسرم که از حقوقم(اگر پس از فوت قطع نکردند) و حقوقش و فروش کتابهایم و نوشته هایم و آنچه دارم وندارم، بپردازد که چون خود می داند، صورت ریزش ضرورتی ندارد. همه امیدم به احسان است در درجه اول و به دو دخترم در درجه دوم. و این که این دو را در درجه دوم آوردم، نه به خاطر دختر بودن آنها وامل بودن من است. به خاطر آن است که، در شرایط کنونی جامعه ما، دختر شانس آدم حسابی شدنش بسیار کم است. که دو راه بیشتر در پیش ندارد و به تعبیر درست دو بیراهه: یکی، همچون کلاغ شوم در خانه ماندن و به قارقار کردنهای زشت و نفرت بار احمقانه زیستن، که یعنی زن نجیب متدین. و یا تمام ارزشهای متعالیش در اسافل اعضایش خلاصه شدن، وعروسکی برای بازی ابله ها و یا کالایی برای بازار کسبه مدرن و خلاصه دستگاهی برای مصرف کالاهای سرمایه داری فرنگ شدن که یعنی زن روشنفکر متجدد. واین هر دو یکی است، گرچه دو وجهه متناقض هم. اما وقتی کسی از انسان بودن خارج شود، دیگر چه فرقی دارد که یک جغد باشد یا یک چغوک. یک آفتابه شود یا یک کاغذ مستراح. مستراح شرقی گردد، یا مستراح فرنگی. وآن گاه در برابر این تنها دو بیراهه ای که پیش پای دختران است. سرنوشت دخترانی که از پدر محرومند تا چه حد می تواند معجزآسا وزمانه شکن باشد، و کودکی تنها، در این تند موج این سیل کثیفی که چنین پر قدرت به سراشیب باتلاق فرو می رود، تا کجا می تواند برخلاف جریان شنا کند ومسیری دیگر را برگزیند؟

گرچه امیدوار هستم که گاه در روحهای خارق العاده چنین اعجازی سرزده است. پروین اعتصامی از همین دبیرستانهای دخترانه بیرون آمده، ومهندس بازرگان از همین دانشگاهها، و دکترسحابی از میان همین فرنگ رفته ها، و مصدق از میان همین دوله ها و سلطنه های «طلصال کالفخارمن حمامستون»، وانشتین از همین نژاد پلید، و شوایتزر از همین اروپای قسی آدمخوار، ولومومبا ازهمین نژاد برده، و مهراوه پاک از همین نجسهای هند وپدرم از همین مدرسه های آخوندریز و ... به هرحال آدم از لجن و ابراهیم از آزر بت تراش و محمد از خاندان بتخانه دار، به دل من امید می دهند که حسابهای علمی مغز مرا نادیده انگارد و به سرنوشت کودکانم، در این لجنزار بت پرستی و بت تراشی که همه پرده دار بتخانه می پرورد، امیدوار باشم. دوست می داشتم که احسان، متفکر، معنوی، پراحساس، متواضع، مغرور و مستقل بارآید.

خیلی می ترسم از پوکی و پوچی موج نویها وارزان فروشی وحرص و نوکرمابی این خواجه، تا شان نسل جوان معاصر و عقده ها وحسدها و باد و بروت های بیخودی این روشنفکران سیاسی، که تا نیمه های شب منزل رفقا یا پشت میز آبجوفروشیها، از کسانی که به هرحال کاری می کنند بد می گویند، و آنهارا با فیدل کاسترو ومائوتسه تونگ وچه گوارا می سنجند و طبیعتا" محکوم می کنند، و پس از هفت هشت ساعت در گوشیهای انقلابی و کارتند و عقده گشاییهای سیاسی، با دلی پر از رضایت از خوب تحلیل کردن قضایای اجتماعی که قرن حاضر با آن درگیر است، و طرح درست مسائل، آن چنان که به عقل هیچ کس دیگر نمی رسد، به منزل بر می گردند و با حالتی شبیه به چه گوارا ودرقالبی شبیه لنین زیرکرسی می خوابند.

ونیز می ترسم از این فضلای افواه الرجالی شود: از روی مجلات ماهیانه، اگزیستانسیالیست و مارکسیست وغیره شود و از روی اخبار خارجی رادیو و روزنامه، مفسر سیاسی و از روی فیلمهای دوبله شده به فارسی، امروزی و اروپایی، و از روی مقالات و عکسهای خبری مجلات هفتگی ونیز دیدن توریستهای فرنگی که از خیابان شهر می گذرند، نیهیلیست، و هیپی و آنارشیست، ویانشخوار حرفهای بیست سال پیش حوزه های کارگری حزب توده، مارتیالیست و سوسیالیست چپ، و از روی کتابهای طرح نو« اسلام و ازدواج »، « اسلام و اجتماع »، «اسلام و جماع»، اسلام و فلان بهمان ... اسلام شناس و از روی مرده ریگ انجمن پرورش افکار دوران بیست ساله، روشنفکر مخالف خرافات و از روی کتاب چه می دانم؟ در باب کشورهای در حال عقب رفتن، متخصص کشورهای در حال رشد. و از روی ترجمه های غلط و بی معنی از شعر و ادب و موزیک و تئاتر وهنر امروز، صاحبنظر وراج چرندباف لفاظ ضد بشر هذیان گوی مریض هروئین گرای خنک، که یعنی، ناقد و شاعرنوپرداز و ...

خلاصه، من به او«چه شدن » را تخمیل نمی کنم. از آزاد است. او خود باید خود را انتخاب کند. من یک اگزیستانسیالیست هستم، البته اکزیستانسیالیسم ویژه خودم، نه تکرار وتقلید وترجمه که از این سه «تا» منفور همیشه بیزارم. به همان اندازه که از آن دوتای دیگر، تقی زاده وتاریخ، از نصیحت نیز هم. از هیچ کس هیچ وقت نپذیرفته ام و به هیچ کس، هیچ وقت نصیحت نکرده ام. هر رشته ای را بخواهد می تواند انتخاب کند اما در انتخاب آن، ارزش فکری ومعنوی به باید ملاک انتخاب باشد، نه بازار داشتن و گران خریدنش. من می دانستم که به جای کار در فلسفه و جامعه شناسی وتاریخ اگر آرایش می خواندم یا بانکداری و یا گاو داری و

حتی جامعه شناسی به دردبخور،« آنچنان که جامعه شناسان نوظهور ما برآنند که فلان ده یا موسسه یا پروژه را « اتود» می کنند و تصادفا" به همان نتایج علمی می رسند که صاحبکار سفارش داده امروز وصیتنامه ام به جای یک انشا ادبی، شده بود صورتی مبسوط، از سهام واملاک و منازل ومغازه ها و شرکتها و دم و دستگاهها که تکلیفش را باید معلوم می کردم ومثل حال، به جای اقلام،الفاظ ردیف نمی کردم.

اما بیرون از همه حرفهای دیگر، اگر ملاک را لذت جستن تعیین کنیم مگر لذت اندیشیدن، لذت یک سخن خلاقه، یک شعر هیجان آور، لذت زیباییهای احساس و فهم ومگر ارزش برخی کلمه ها از لذت موجودی حساب جاری یا لذت فلان قباله محضری کمتر است؟ چه موش آدمیانی که فقط از بازی با سکه در عمر لذت می برند و چه گاو انسانهایی که فقط از آخورآباد و زیر سایه درخت چاق می شوند. من اگر خودم بودم و خودم، فلسفه می خواندم وهنر. تنها این دو است که دنیا برای من دارد. خوراکم فلسفه وشرابم هنر ودیگر بس! اما من از آغاز متاهل بودم. ناچار باید برای خانواده ام کار می کردم و برای زندگی آنها زندگی می کردم. ناچار جامعه شناسی مذهبی و جامعه شناسی جامعه مسلمانان، که به استطاعت اندکم شاید برای مردمم کاری کرده باشم، برای خانواده گرسنه و تشنه و محتاج وبی کسم، کوزه آبی آورده باشم. او آزاد است که یا خود را انتخاب کند ویا مردم را، اما هرگز نه چیز دیگری را، که جز این دو، هیچ چیز در جهان به انتخاب کردن نمی ارزد، پلید است، پلید. فرزندم! تو می توانی « هرگونه بودن» را که بخواهی باشی، انتخاب کنی. اما آزادی انتخاب تو در چهارچوب حدود انسان بودن محصوراست. با هر انتخابی باید انسان بودن نیز همراه باشد وگرنه دیگر از آزادی و انتخاب، سخن گفتن بی معنی است، که این کلمات ویژه خدا است وانسان و دیگر هیچ کس، هیچ چیز، انسان بودن یعنی چه؟ انسان موجودی است که آگاهی دارد (به خود وجهان) و می آفریند (خودرا و جهان را) و تعصب می ورزد و می پرستد وانتظار می کشد و همیشه جویای مطلق است. جویای مطلق. این خیلی معنی دارد. رفاه، خوشبختی، موفقیتهای روزمره زندگی و خیلی چیزهای دیگر به آن صدمه می زند.

اگر این صفات را جز ذات آدمی بدانیم، چه وحشتناک است که می بینیم در این زندگی مصرفی واین تمدن رقابت وحرص وبرخورداری همه دارد پایمال می شود. انسان در زیر بار سنگین موفقیتهایش دارد مسخ می شود، علم امروز انسان را دارد به یک حیوان قدرتمند بدل می کند. تو هرچه می خواهی باشی باش، اما... آدم باش.

اگر پیاده هم شده است سفرکن . درماندن می پوسی. هجرت کلمه بزرگی در تاریخ « شدن» انسانها و تمدنها است. اروپا راببین. اما وقتی که ایران را دیده باشی، وگرنه کور رفته ای، کر بازگشته ای. آفریقا مصراع دوم بیتی است که، مصراع اولش اروپا است. در اروپا مثل غالب شرقیها بین رستوران و خانه و کتابخانه محبوس ممان. این مثلث بدی است. این زندان سه گوش همه فرنگ رفته های ماست. از آن اکثریتی که وقتی از این زندان به بیرون می گشایند و پا به درون اروپا می گذارند، سر از فاظلاب شهر بیرون می آورند، حرفی نمی زنم که حیف از حرف زدن است! اینها غالبا" پیرزنان و پیرمردان خارجی دوش و دختران خارجی گز فرنگی را با متن راستین اروپا عوضی گرفته اند. چقدر آدمهایی را دیده ام که بیست سال در فرانسه زندگی کرده اند وبا یک فرانسوی آشنا نشده اند. فلان آمریکایی که به تهران می آید و از طرف مموشهای شمال شهر و خانواده

های قرتی لوس اشرافی کثیف عنتر فرنگی احاطه می شود، تا چه حد جو خانواده ایرانـی و روح جـاده شـرقی وهزاران پیوند نامرئی و ظریف انسانی خاص قوم را لمس کرده است؟

اگر به اروپا رفتی، اولین کارت این باشد که در خانواده ای اتاق بگیری که به خارجیها اتاق اجاره نمی دهـد. در محله ای که خارجیها سکونت ندارند. از این حاشیه مصنوعی بی مغز آلوده دور باش. با همه چیـز درآمیـز و بـا هیچ چیز آمیخته مشو. در انزوا پاک ماندن، نه سخت است و نه با ارزش.«کن مع الناس و لا تکن مع الناس». واقعا" سخن پیغمبرانه است. واقعیت، خوبی و زیبایی، در این دنیا جز این سه هیچ چیز دیگر به جسـتجو نمـی ارزد، نخستین با اندیشیدن، علم. دومین با اخلاق، مذهب. و سومین باهنر، عشق، می تواند تو را از این هر سه محروم کند. یک احساساتی لوس سطحی هذیان گوی خنک. چیزی شبیه جواد فاظل، یا متین ترش نظام وفا، یا لطیف ترش لامارتین یا احمق ترش دشتی و کثیف ترش بلیتیس! ونیز می تواند تو را از زندان تنگ زیستن، به این هر سه دنیای بزرگ پنجره ای بگشاید وشایدهم...

دری و من نخستینش را تجربه کرده ام و این است که آنرا دوست داشتن نام کرده ام. که هم، همچون علم و بهتراز علم آگاهی بخشد وهم، همچون اخلاق روح را به خوب بودن می کشاند وخوب شـدن وهـم، زیبـایی و زیباییها(که کشف می کند، که می آفریند، چقدر درهمین دنیا بهشتها و بهشتی ها)نهفته است. امـا نگاههـا و دلها همه دوزخی است، همه برزخی است و نمی بیند و نمی شناسد، کورند، کرند، چه آوازهای ملکوتی کـه در سکوت عظیم این زمین هست و نمی شنوند. همه جیغ و داد و غرغر ونق نق و قیل وقال و وراجـی وچـرت و پرت و بافندگی و محاوره.

وای. که چقدر این دنیای خالی ونفرت باربرای فهمیدن وحس کردن سرمایه دار است، لبریزاست. چقـدر مایـه های خدایی که دراین سرزمین ابلیس نهفته است. زندگی کردن وقتی معنی می یابد کـه فـن اسـتخراج ایـن معادن ناپیدا را بیاموزی و تو می دانی که چقدر این حرف با حرفهـای ژیـد بـه ناتانـائلش شـبیه اسـت، بـا آن متناقض است! تنها نعمتی که برای تو در مسیر این راهی که عمر نام دارد آرزو می کنم، تصادف با یکی یکـی دو روح خارق العاده، با یکی دودل بزرگ، با یکی دو فهم عظیم و خوب و زیباست.

چرا نمی گویم بیشت؟ بیشترنیست. « یکی» بیشترین عدد ممکن است. دو رابرای وزن کـلام آوردم و نیسـت. گرچه من به اعجاز حادثه یی، این کلام موزون را در واقعیت ناموزون زندگی ام به حقیقت داشتم. « برخوردم» (به هر دو معنی کلمه). کویر را برای لمس کردن روحی که به میراث گرفته ام و به میراثت مـی دهـم بخـوان وآن دست خط پشت عکسم را که در پاسخ خبر تولدت فرستادم برای تنها و تنها « نصیحت» کـه در زنـدگیم مرتکب شده ام حفظ کن (به هر دو معنی کلمه).

اما تو، سوسن ساده مهربان احساساتی زیباشناس منظم و دقیق وتو، سارای رند عمیق.عصیانگرمسـتقل! بـرای شما هیچ توصیه ای ندارم. در برابر این تندبادی که برآینده پیش ساخته شما می وزد، کلمات، که تنها امکاناتی است که اکنون در اختیار دارم، چه کاری می توانند کرد؟ اگر بتوانند در این طوفان کاری کنید، تنهـا امکانـاتی است که اکنون در اختیار دارم، چه کاری می توانند کرد؟ اگر بتوانید در این طوفان کاری کنید، تنیها به نیروی اعجازگری است که از اعماق روح شما سرزند، جوش کند و اراده ای شود مسلح به آگاهی ای مسلط بـر همـه

چیز و نقاد هرچه پیش می آورند و دور افکننده هر لقمه ای که می سازند. چه سخت و چه شکوهمند است که آدمی خود طباخ غذاهای خویش باشد. مردم همه نشخوار کنندگانند وهمه خورندگان آنچه برایشان پخته اند. دعوای امروز بر سراین است که لقمه کدام طباخی را بخورند. هیچ کس به فکر لقمه ساختن نیست. آنچه می خورند غذاهایی است که دیگران هضم کرده اند. وچه مهوع !

آن هم کی ها می سازند؟ رهبران روشنفکر زان امروز اجتماع ما. آنها که مدل نوین زن بودن شده اند.«هفده دی ایها.» آزادزنان! این تنها صفتی است که آنها موصوفات راسیتن آنند، آزاد از... عفت کلام اجازه نمی دهد. این چادرهای سیاه را، نه فرهنگ و تمدن جدید و نه رشد فکری و نه سخصیت یافتن واقعی و نه آشنایی با روح و بینش و مدنیت اروپا، بلکه آجان و قیچی از سرایانان برداشت، بر اندام اینان درید و آن گاه نتیجه این شد که همان شاباجی خانم شد که بود، منتها به جای حنابستن، گلمو می زند و به جای خانه نشستن و غیبت کردن، شب نشینی می کند و پاسور می زند.از خانه به خیابان منتقل شده است.هم اوست که فقط تنبانش را درآورده است وبس. یک ملا باجی، اگر ناگهان تنبانش را در آورد ویا به زور در آوردند چه تغییراتی در نگاه و احساس و تفکر و شخصیتش رخ خواهد داد؟

اما مساله به همین سادگیهانیست. زن روز آمار داده است که، از ۱۹۵۶ تا ۶۶(ده سال)، موسسات آرایش و مصرف لوازم آرایش در تهران پانصد برابر شده است واین تنها منحنی تصاعدی مصرف در دنیا، و در تاریخ اقتصاد است، ونیز تنها علت غائی همه این تجدد بازیها و مبارزه با خرافات وآزادشدن نیمی از اندام اجتماع که تاکنون فلج بود، زندانی بود و از این حرفها ... اما اینها باز یک فضیلت را دارایند، یعنی یک امتیاز بر رقبای املشان. چه گرفتاری عجیبی در قضاوت میان این دو صف متجانس متخاصم پیدا کرده ام . هر وقت آن « ملاباجی گشنیزخانم»ها را می بینم می گوییم باز هم آنها و هروقت آن « جیگی جیگی ننه خانم»ها را می بینم می گویم باز هم اینها.

و اما تو همسرم. چه سفارشی می توانم به تو داشت؟ تو که با از دست دادن من هیچ کس را در زندگی کردن از دست نداده ای. نه در زندگی، در زندگی کردن به خصوص بدان «گونه» که مرا می شناسی و بدان صفات که مرا می خوانی. نبودن من خلائی در میان داشتنهای تو پدید نمی آورد، و بااین حال که چنان تصویری از روح من در ذهن خود رسم کرده ای، وفای محکم ودوستی استوار وخدشه ناپذیرت به این چنین منی، نشانه روح پر از صداقت و پاکی وانسانیت توست. به هرحال، اگر در شناختن صفات اخلاقی و خصائل شخصیت انسانی تو من اشتباه کرده باشی، در این اصل هر دو هم عقیده ایم که : اگر من هم انسان خوبی بوده ام همسر خوبی نبوده ام، و من به هر حال، آنقدر خوب هستم که بدیهای خویش را اعتراف کنم، و آنقدر قدرت دارم که ضعفهایم را کتمان نکنم و در شایستگیم همین بس که خداوند با دادن تو، آنچه را به من نداده است، جبران کرده است و این است که اکنون در حالی که همچون یک محتضر وصیت می کنم احساس محتضر را ندارم. که با بودن تو می دانم که نبودن من، هیچ کمبودی را در زندگی کودکانم پدید نمی آورد و تنها احساسی که دارم همان است که در این شعر توللی آمده است که:

برو ای مد برو چون سگ آواربمیر

که وجود تو به جز لعن خداوند نبود
سایه شوم تو جز سایه ناکامی ویاس
بر سر همسر و گهواره فرزند نبود

از طرف مالی تنها یادآوری است که به حساب خودم آنچه را از پول خود در هنگام زلزله خرج کردم از حساب شماره ۲ بانک تعاونی وتوزیع برداشت کرده ام و البته دلم از این کار چرکین بود وقصد داشتم درعید امسال که قرضی می کنم یا چیزی می فروشم، برای پول منزل آن را مجددا" بازگرداننم و امیدوارم تو این کار را بکنی.
آرزوی دیگرم این بود که یک سهم آب و زمین از کاهه بخرم به نام مادرم وقف کنم و درآمدش صرف هزینه تحصیل شاگردان ممتاز مدرسه این ده شود که سبزوار تحصیلاتشان را تا سیکل یا دیپلم ادامه دهند (ماهی پنجاه تومان برای هر محصل در ماههای تخصیلی که نه ماه است، یعنی سالی چهارصد وپنجاه تومان برای هر فرد وبنابر این سالی سه محصل می توانند از این بابت درس بخوانند البته با کمک های اضافی من و خانواده خودش).
کار سوم اینکه، جمعی از شاگردان آشنایم، همه حرفها و درسهای جهار سال دانشگده را جمع و تدوین کنند و منتشر سازند که بهترین حرفهای من در لابه لای همین درسهای شفاهی وگفت وشنودهای متفرقه نهفته است ... و نیز کنفرانسهای دانشگاهیم جداگانه و نوشته های ادبیم در سبک کویر جدا ونوشته های پراکنده فکری و تحقیقیم جدا، و آنچه در اروپا نوشته ام جمع آوری شود ونگهداری تا بعدها که انشاالله چاپ شود. و شعرهایم همه به دقت جمع آوری شود و سوزانده شود که نماند مگر « قوی سپید» و « غریب راه » و « درکشور» و « شمع زندان » و درسهای اسلام شناسی، از «سقیفه به بعد»، با«امت وامامت» در ارشاد و کنفرانسهای مربوط به حضرت علی و علت تشیع ایرانیان ودیالکتیک پیدایش فرق در اسلام و هرچه به این زمینه ها می آید ازجمله«بیعت» در کانون مهندسین و « علی حقیقتی برگونه اساطیر» و ... همه در یک جلد به نام جلد دوم اسلام شناسی تحت عنوان « امت و امامت» تدوین شود.
اگر مترجمی شایسته پیدا شد متن مصاحبه مرا با گیوز به فارسی ترجمه کند درباره این آثار بخصوص کتاب desalienation des societes musu lmanes مرا وهمچنین مقاله initiation sociologie d' مرا که با چهار جامعه شناس خارجی تحقیق کرده ایم و«اوت زتود» چاپ کرده است. کتاب ange solitaire 'L مرا دلم نمی خواهد ترجمه کنند. کار گذشته ای و رفته ای است.
همه التماس هایت را از قول من نثار... عزیزم کن، که آنچه را از من جمع کرده و درباره ام نوشته، از چاپش منصرف شود که خیلی رنج می برم. از دوستانم که در سالهای اخیر به علت انزوایی که داشتم، و خود معلول حالت روحی وفشار طاقت شکن فکری وعصبی بود، از من آزرده شده اند، پوزش می طلبم و امیدوارم بدانند که دوری از آنها نبود، گریز به خودم بود و این دو یکی نیست.
کتاب « کویر» را با اتمام آخرین مقاله وافزودن « داستان خلقت» یا « درد بودن» – پس از پاکنویس– تمام کنید و منتشر سازید. مقدمه اش تنها نوشته عین القضا است. و دراولین صفحه اش این جمله توماس ولف :«نوشتن برای فراموش کردن است نه به یاد آوردن».

در پایان این حرفها برخلاف همیشه احساس لذت و رضایت می کنم که عمرم به خوبی گذشت. هیچ وقت ستم نکردم. هیچ وقت خیانت نکردم و اکر هم به خاطر این بود که امکانش نبود، باز خود سعادتی است. تنها گناهی که مرتکب شده ام، یکبار در زندگیم بود، که به اعوای نصیحتگران بزرگتر وبه فن کلاهگذاری سرخدا ...، در هیجده سالگی، اولین پولی که پس از هفت هشت ماه کار یکجا حقوقم را دادند، و پولی که از مقاله نویسی جمع کرده بودم، پنج هزارتومان شد، و چون خرجی نداشتم، گفتند به بیع وشرط بده. من هم از معنی این کثافتکاری بی خبر، خانه کسی را گرو کردم، به پنج هزار تومان و به خودش اجاره دادم ماهی صد تومان. وتا پنج شش ماه، ماهی صد تومان ربح پولم را به این عنوان می گرفتم وبعد فهمیدم که برخلاف عقیده علما و مصلحین دنیا، این یک کار پلیدی است و قطعش کردم و اصل پولم را هم به هم زدم، اما لکه چرکش هنوز بر زلال قلبم هست و خاطره اش بوی عفونت را از عمق جانم بلند می کند وکاش قیامت باشد و آتش و آن شعله ها که بسوزاندش و پاکش کند. و گناه دیگرم که به خاطر ثوابی مرتکب شدم وآن مرگ دوستی بود که شاید می توانستم مانع شوم کاری کنم که رخ ندهد نکردم، گرچه نمی دانستم که به چنین سرنوشتی می کشد و نمی دانم چه بایدمی کردم؟ در این کار احساس پلیدی نمی کنم، اما ده سال تمام گداخته ام و هر روز هم بدتر می شود و سخت تر. و اگر جرمی بوده است، آتش مکافاتش را دیده ام وشاید بیش از جرم و جز این اگر انجام ندادن خدمتی یا دست نزدن به فداکاری گناه نباشد، دیگر گناهی سراغ ندارم و خدا را سپاس می گزارم که عمر را به خواندن و نوشتن و گفتن گذراندم که بهترین «شغل» را در زندگی، مبارزه برای آزادی مردم و نجات ملتم می دانستم و اگر این دست نداد بهترین شغل یک آدم خوب، معلمی است و نویسندگی و من از هیجده سالگی کارم این هردو. و عزیزترین و گرانترین ثروتی که می توان بدست آورد، محبوب بودن و محبتی زاده ایمان، و من تنها اندوخته ام این ونسبت به کارم و شایستگیم ثروتمند و جز این هیچ ندارم و امیدوارم این میراث را فرزندانم نگاه دارند واین پول را به ربح دهند وربای آنرا بخورند که، حلالترین لقمه است.

وحماسه ام اینکه، کارم گفتن و نوشتن بود و یک کلمه را در پای خوکان نریختم. یک جمله را برای مصلحتی حرام نکردم وقلمم همیشه میان «من» و «مردم» در کار بود وجز دلم یا دماغم کسی را و چیزی را نمی شناخت و فخرم اینکه، در برابر هر مقتدرتر از خودم، متکبرترین بودم و در برابر هر ضعیف تر از خودم، متواضع ترین.

و آخرین وصیتم به نسل جوانی که وابسته آنم، و از آن میان به خصوص روشنفکران و از این میان بالاخص شاگردانم که هیچ وقت جوانان روشنفکر همچون امروز نمی توانسته اند به سادگی، مقامات حساس و موفقیتهای سنگین به دست آورند، اما آنچه را در این معامله از دست می دهند، بسیار گرانبهاتر از آن چیزی است که به دست می آورند. و دیگر این سخن یک لاادری فرنگی که در ماندن من سخت سهیم بوده است که « شرافت مرد همچون بکارت یک زن است. اگر یکبار لکه دار شد دیگر هیچ چیز جبرانش را نمی تواند.» و دیگر اینکه نخستین رسالت ما کشف بزرگترین مجهول غامضی است که از آن کمترین خبری نداریم و آن « متن مردم» است و پیش از آن که به هر مکتبی بگرویم باید زبانی برای حرف زدن با مردم بیاموزیم و اکنون گنگیم.ما از آغاز پیدایشمان زبان آنها را از یاد برده ایم و این بیگانگی قبرستان همه آرزوهای ما وعبث

کننده همه تلاشهای ماست. وآخرین سخنم به آنها که به نام روشنفکری، گرایش مذهبی مرا ناشناخته و قالبی می کوبیدند اینکه:

دین چو منی گزاف وآسان نبود
روشن تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم مومن
پس در همه دهر یک بی ایمان نبود

ایمان دردل من، عبارت از آن سیر صعودیی است که، پس از رسیدن به بام عدالت اقتصادی، به معنای علمی کلمه وآزادی انسانی، به معنای غیر بوروژازی اصطلاح، در زندگی آدمی آغاز می شود.

باتشکر از خانم دکتر پوران شریعت رضوی و خانم مانیکا ر.

فهرست کلیات و مجموع الاثار معلم بزرگوار دکتر علی شریعتی

مجموعه آثار شماره ۱ – با مخاطب های آشنا
با پدر، استاد و مراد – همسر و فرزند
با دوستان، برادران و خواهران
از شما دو تن شهید شاهد و با شما دو تن نیز
در وصیت
آخرین نوشته ها
آخرین حرف با تو: ای مهربان جاودان آسیب نا پذیر
عکس برخی از نامه ها
مجموعه آثار شماره ۲ – خودسازی انقلابی
چگونه ماندن
عرفان، برابری، آزادی
عشق – توحید
آزادی، خجسته آزادی
خودسازی انقلابی
بر در حق کوفتن حلقه وجود
سلامهای نماز
حر
شب قدر
معراج
مجموعه آثار شماره ۳ – ابوذر
دفتر اول ابوذر غفاری
دفتر دوم یکبار دیگر ابوذر
یک بار دیگر ابوذر (معرفی نمایشنامه)
مجموعه آثار شماره ۴ – بازگشت
بازگشت
بازگشت به خویشتن
وقتی صفتها مشخص اند
معجزهء ایمان و آگاهی
به کدام خویشتن برگردیم؟

بازگشت به کدام خویش؟
سرنوشت اندیشه ها
مصلحان متجدد
چپگرایان انقلابی سیاسی
جامعه و تاریخ
ما در کجا تاریخیم؟
فلسفه و علم تاریخ
مارکسیسم و مسیر تاریخ
مسئولیت روشنفکران
جبر تاریخ
رسالت روشنفکر
آسیمیله
انقطاع تاریخی
وجدان تاریخی
احساس گذشته و شناخت خویش تاریخی در شرق
تجدد بازی
استعمار و آسیمیلاسیون
خدمت و اصلاح
روشنفکر و انتلکتوئل
استعمار آفریقا
عجز بینش غربی مارکسیستی از تحلیل استعمار
مارکسیسم و تحلیل زیربنا
ناسیونالیسم و مارکسیسم
تلقی از مذهب
جامعه شناسی و تعهد
تکنیک روشنفکر شدن
سه پایگاه
رابطهء علم و عمل
سالها تصمیم – چه باید کرد؟
بینش انتقادی روشنفکر
سیانیسم

جغرافیای حرف
مسئولیت روشنفکر در جامعه ء کنونی ما
خلاصهء بحث
ما دارای چند خویشتن تاریخی، فرهنگی هستیم
روشنفکر: متفکر آگاه، صاحب ایدئولوژی
ترتیب طرح مکتب ها
ماتریالیسم
مارکس، سوسیالیسم، ماتریالیسم
جهانبینی من مبتنی بر تفسیر معنوی جهان
وصیت نامه فانون
مجموعه آثار شماره ۵ – ما و اقبال اقبال مصلح قرن اخیر ما و اقبال مجموعه آثار شماره ۶ – تحلیلی از مناسک حج
پوستین وارونه
بیست و سه سال در بیست و سه روز
میعاد با ابراهیم
مناسک
حج
حج بزرگتر
بزرگتر از حج: شهادت
مجموعه آثار شماره ۷ – شیعه
شیعه یک حزب تمام
نقشی انقلابی یاد و یاد آوران تاریخ تشیع
مسئولیت شیعه بودن
مجموعه آثار شماره ۸ – نیایش
نیایش از آلکسیس کارل
مکتب سجاد
نیایش – متن
زیباترین روح پرستنده
مجموعه آثار شماره ۹ – تشیع علوی و تشیع صفوی
تشیع سرخ و تشیع سیاه
تشیع علوی و تشیع صفوی

مجموعه آثار شماره ۱۰ - جهت گیری طبقاتی اسلام
مجموعه شامل موضوعات متنوعی است که زمینه و جهت مشترکی دارند که عبارتست از تاکید دکتر شـریعتی بر مشخص کردن مرز اسلام راستین از اسلامی که منافع طبقات حاکم را توجیه می کند.
مجموعه آثار شماره ۱۱ - تاریخ تمدن (۱)
تمدن چیست؟
بحث کلی راجع به تمدن و فرهنگ
تعریف تاریخ
مکاتب تاریخ و روش تحقیق آن
چرا اساطیر؟ روح همه تمدنهای دنیا است
تاریخ تمدن چین
بینش زرد
مجموعه آثار شماره ۱۲ - تاریخ تمدن (۲)
حادثه ء شگرف در تاریخ
خصوصیات قرون معا صر
بحث عمومی راجع جهان بینی و فرهنگ
جهان بینی و محیط
گرایشهای سیاسی در قرون معاصر
مساله خودیابی
ویژگی تمدن امروز
مجموعه آثار شماره ۱۳ - "هبوط" در "کویر"
هبوط
کویر
توضیحی درباره سرود آفرینش
توتم پرستی
دوستان عزیزم
مجموعه آثار شماره ۱۴ - تاریخ و شناخت ادیان (۱)
دروس اول تا هفتم:
مجموعه شامل برسی تاریخ و پایه های فلسفی ادیان
اولیه، ادیان چینی، هندی، زرتشت و غیره می باشد.
مجموعه آثار شماره ۱۵ - تاریخ و شناخت ادیان (۲)
دروس هشتم تا چهاردهم:

مجموعه جلد دوم تاریخ و شناخت ادیان است.
مجموعه آثار شماره ۱۶ – اسلام شناسی (۱)
مجموعه آثار شماره ۱۷ – اسلام شناسی (۲)
مجموعه آثار شماره ۱۸ – اسلام شناسی (۳)
دروس اول تا بیست و هفتم:
مجموعات ۱۶–۱۷–۱۸، دنباله درسهای "تاریخ و شناخت ادیان" است. این مجموعه ها، درسهای دکتر شریعتی در حسینه ارشاد پیرامون جهان بینی توحیدی، فلسفه تاریخ، مقایسه اسلام با ایدئولوژی یهای غربی از قبیل سوسیالیزم، مارکسیسم، اگزیتنالیسم، کاپیتالیسم و غیره است
مجموعه آثار شماره ۱۹ – حسین وارث آدم حسین وارث آدم
ثار
شهادت
پس از شهادت
بحثی راجع به شهید
بینشی تاریخی شیعه
انتظار، مذهب اعتراض
فلسفه تاریخ در اسلام
مقدمه معلم شهید بر کتاب حجر بن عدی
مجموعه آثار شماره ۲۰ – چه باید کرد؟
پیام امید به روشنفکر مسئول
روشنفکر و مسئولیت او در جامعه